

فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هجدهم، پاییز ۱۳۸۹: ۱-۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۱۲/۱۷

سیر تطوّر واژه «ادب» «با تأکید بر سه قرن اول هجری»

اسماعیل آذر*

چکیده

«ادب» در عرف عرب جاهلی عادات و رسوم نیکو به شمار می رفته که چنین تفکری از میراث گذشته به یادگار مانده است. از آنجایی که تعلیم و تربیت دارای اهمیت بوده لذا کلمه ادب برای جامع معارف (به غیر معارف دینی) مورد استفاده قرار می گرفته ولی لفظ تأدیّب و تعلیم مترادف یکدیگر به کار می رفته است. پس از اسلام معنی ادب با همان مفاهیم قبلی متداول بوده است. آمیزش عربها با اقوام دیگر خاصه در سه قرن اول هجری سبب می شود تا حوزه معنی ادب گسترش یافته و بر انواع علوم و فنون از جمله صنایع، ورزشها و پیشهها اطلاق گردد. نیز در سه قرن اول هجری «ادب» در معنای نکته‌های ظریف، بدیع، لطیفه‌ها، نادره‌ها بکار می رفته و کسی را که با موارد یاد شده آشنا بوده، ادیب می خواندند. در اواخر قرن سوم به تدریج ادب در معنی لغت، مصطلح می شود. در قرن پنجم و ششم این واژه برای مفاهیم صرف و نحو و بیان متداول می گردد. مفهوم دگرگونی‌های واژه ادب در طی قرون متمادی با سرگذشت اجتماعی اقوام همراه بوده است. در زبان فارسی هم بر اساس متون نظم و نثر این واژه در معانی نزاکت، رفتار پسندیده و نیکو و نیز در معنی «علم ادب» از جمله صرف، نحو، لغت و... مورد توجه قرار گرفت.

واژه‌های کلیدی: ادب، تأدیّب، علم ادب، ادیب، تعلیم، تعلّم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی Dr.azar.ir@yahoo.com

مقدمه

امروز وقتی واژه «ادبیات» را به کار می‌بریم، معنی خاصی از آن مستفاد می‌گردد. این معنی با آنچه در گذشته وجود داشته، متفاوت است. سیر تطور واژه «ادب» یعنی بن‌مایه ادبیات، محققین را با کاربرد صحیح آن در گذشته آشنا می‌کند. با گذشت زمان و تغییرات سیاسی-اجتماعی معنی واژه ادب دستخوش تغییر قرار گرفته است، لذا سیر تطور این واژه در سه قرن اول هجری نشان‌دهنده تغییرات گوناگون است. فرهنگ‌های جامع یا از کنار این واژه گذشته‌اند یا اگر مطلبی آمده است بسیار مختصر و ناکارآمد است، بنابراین به منابع مختلف رجوع شده است. با مراجعه به منابع و مآخذ گوناگون ملاحظه شد که واژه ادب در معانی مختلف به کار می‌رفته است. به همین دلیل سعی شد گونه‌های معنایی این واژه در هر قرن جداگانه مورد تحقیق قرار گیرد تا سیر تطور آن مشخص گردد. نخستین مأخذی که مورد استفاده واقع شد مصباح المنیر است که فقط باب آنرا ذکر کرده است: «ادبته ادباً من باب ضرب» و ادب را «پرورش جان و آنچه نیکوی منش‌ها بدان آموخته می‌شود» معنی کرده است که طبعاً نمی‌تواند ملاک باشد. با مراجعه به منابعی که احتمال می‌رفت پیرامون واژه ادب مطالبی ارائه داده باشند، مشخص گردید که در مسیر زمان، واژه یاد شده مفاهیم جدیدی را به خود اختصاص داده که در فرجام کار چگونگی آن به صورت نموداری ترسیم و معرفی شده است.

نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که معنی امروزی «ادب» با آنچه در سه قرن اول قمری متداول بوده، در حوزه مفهومی تفاوت‌هایی یافته است.

در مورد کاربرد امروزی واژه ادب و سیر آن در زبان فارسی، ابتدا آثار نثر مهم از چند دوره انتخاب گردید چون کليلة و دمنه، تاریخ یمینی، تاریخ بیهقی و نوروزنامه، سپس دیوان شاعران بزرگ مورد توجه قرار گرفت از جمله مولوی، سعدی، حافظ و صائب و در نهایت معانی «ادب» در متن سنجیده شد.

منظور از این تحقیق پی بردن به چندگانگی معانی واژه «ادب» در طول تاریخ است. چرا که بدون دریافت سیر مفهومی این واژه، تعریف «ادبیات» مقدور نمی‌باشد. پیوستگی زبان فارسی با زبان عربی سبب شد که بن‌مایه‌های تحقیق بیشتر در آثار مهم زبان و ادبیات عرب مورد توجه قرار گیرد. اگر چه فرهنگ‌های متعدد مورد مطالعه قرار گرفت

ولی نتیجه تحقیق با تکیه بر متون مختلف حاصل گردید.

بررسی سیر تطور

مصباح‌المنیر «ادب» را چنین تعریف می‌کند: «أَدَبْتُهٗ أَدَبًا مِنْ بَابِ ضَرَبَ، عَلَّمْتَهُ الرِّیَاضَةَ النَّفْسِ وَ مَحَاسِنُ الْإِخْلَاقِ» «أَدَبْتُهٗ/ ادبش کردم» ادبی، از باب: ضَرَبَ - يَضْرِبُ، است، به معنای: پرورش جان و نیکوییهای منشها را بدو آموختم. (فیومی مقری، احمد، ۱۳۱۶: ذیل واژه ادب). در التعریفات آمده است: «الادب عبارة عن معرفة ما يحترز به عن جميع انواع الخطا» «ادب عبارت از شناخت چیزهایی است که به کمک آنها از همه گونه‌های لغزش پرهیز می‌گردد» (جرجانی، علی محمد، ۱۸۴۵م: ۱۴).

قطب‌الدین گیلانی واژه ادب را به شرح زیر معنی می‌کند:

«أَدَبُ الْبَحْثِ صِنَاعَةٌ نَظْرِيَّةٌ يَسْتَفِيدُ مِنْهَا الْإِنْسَانُ كَيْفِيَةَ الْمُنَاطَرَةِ وَ شَرَائِطُهَا صِيَانَةً لَهُ عَنِ الْخَبْطِ فِي الْبَحْثِ وَ الزَّامِ الْخَصْمِ وَ أَفْحَامِهِ» «أَدَبُ مِبَاحَثِهِ صِنَاعَتِي نَظْرِيٌّ اسْتِ كَمَا أَنَّ الْجَوَانِبَ وَ شَرْطَهَا مَنَاطَرَةٌ، بِه مَنظُورِ خُوددَارِيٍّ اَز لَغْزِشِ دَر مِبَاحَثِهِ وَ قَانِعِ كَرْدَنِ طَرَفِ مِقَابِلِ وَ سَرَاغَمَنْدِه سَازِشِ، اسْتَفَادِه مِي شُود» (گیلانی، قطب‌الدین، نیمه دوم سده هشتم: ۱۴۴). در بین شخصیت‌هایی که به زبان عربی لغت‌نامه دارند سید مرتضی حسینی زبیدی (۱۲۰۵ قمری / ۱۴۴ م) درباره واژه ادب نسبتاً به تفصیل سخن رانده است:

«الادب: الذي يتأدب به الاديبي سُمي به لانه يُؤدب الناس إلى المحامدِ وَ يَنهَأكُم عَنِ الْمَقَابِحِ وَ اَصْلُ الْاَدَبِ الدَّعَابَةُ وَ قَالَ شَيْخُنَا^(۱) نَاقِلًا عَنِ تَقْرِيرَاتِ شَيْوُخِهِ الْاَدَبِ مَلَكَةُ تَعَصُّمِ مَنْ قَامَتْ بِه عَمَاشِيْنِه وَ فِي الْمَصْبَاحِ هُوَ تَعَلُّمُ رِيَاضَةِ النَّفْسِ وَ مَحَاسِنِ الْاِخْلَاقِ...» «ادب عبارت است از چیزی که ادیب به کمک آن [مردم را] پرورش می‌دهد و از آن رو، چنین نامیده شده است که مردم را به سوی ستودگیها می‌راند و از ناشایستها باز می‌دارد. و اصل معنای ادب، ظرافت است و استادمان [ابوعبدالله فارسی] به نقل از گزارش‌های استادان خویش آورده که ادب ملکه‌ای است که دارنده خود را از هر چیزی که زشت باشد، نگهداری می‌کند و در مصباح آمده است که ادب فراگیری پرورش جان و

نیکوییهای منش هاست».

بنابراین «ادب» نزد اعراب روزگار گذشته به معنی شیوه آداب و سنن پیشینیان بوده که برای آیندگان به عنوان الگوهای تربیتی مورد استفاده قرار می‌گرفته است. به عبارت دیگر، روش سنت گذشتگان برای توجه آیندگان.^(۲)

البته اعراب جاهلی پیروی کردن از این سنت‌ها را امری ضروری تلقی کرده، به آنها تفاخر کردند. برای نمونه به شعر لبید در معلقه توجه فرمایید:

مِنْ مَعَشِرٍ سُنَّتٍ لَهُمْ أَبَاؤُهُمْ وَ لَكَ قَوْمٍ سُنَّةٍ وَ إِمَامُهَا

(زوزنی، ۱۹۶۳م: ۱۱۴-۱۱۵)

«من از گروهی هستم که پدرانشان برایشان سنتی گذارده‌اند. وابسته هر گروهی سنتی و پیشوایی دارند».

و در شعر متلمس:

لَا وَرَثَ بَعْدِي سُنَّةٌ يَقْتَدِي بِهَا وَاجِلُوعُنْ ذِي شَبِيهِةٍ أَنْ تَوْهَمَا

(متلمس، ۱۹۰۳: بیت‌های ۱۵ و ۱۶)

«... تا پس از خود سنتی به ارث بگزارم و از شبهه‌ناکی، اگر پندار شبهه رود، شبهه بزدايم».

و بیت‌های زیر از حنظله غنوی که در زمره شاعران مخضرم می‌باشد.^(۳)

قَدْ يَعْلَمُ النَّاسُ إِنِّي مِنْ خِيَارِهِمْ فِي الدِّينِ دِيناً وَ أَحْسَابِهِمْ حَسْبَا
لَا يَمْنَعُ النَّاسَ مِنِّي مَا أَرَدْتُ وَلَا أَعْطَيْهِمْ مَا أَرَادُوا حُسْنَ ذَا دَبَا

(بغدادی، ۱۲۹۹م: ۱۲۴)

«مردم، ممکن است بدانند که من از بهترینان هستم، در دین از لحاظ دینداری و در شرافت از لحاظ شریف بودن. مردم هر چه من بخواهم از من دریغ نمی‌کنند و من بدیشان آن چه از خوبی این ادب بخواهند نمی‌بخشم».

در دو بیت یاد شده کاملاً مشخص است که شاعر ادب را در معنی سیره و طریقه آورده است. حال با توجه به اینکه عرب دوره جاهلی تربیت را تقلید از سنت پیشینیان می‌دانسته، «ادب» بر پاک نهادی و بزرگواری اطلاق می‌شده است.

چند بیت از حماسه ابوتمام این نظر را تأیید می‌کند:

اَكْنِيهِ حَيْنَ اُنَادِيهِ لِاَكْرَمِهِ و لا اَلْقَبِيْهُ وَالسُّوَاةَ اللِّقْبَا
كَذَاكَ اَدْبَتِ حَتَّى صَارَ مِنْ خَلْقِي اَنْي وَجَدْتُ مِلَاكَ الشِّيمَةِ الْاَدْبَا
(ابوتمام، ۱۲۹۶: ۸۷)

«او را در هنگامی که صدایش می‌زنم با کنیه می‌خوانم تا بدو احترام بگذارم و او را با لقب یاد نمی‌کنم که بد لقبی باشد. این گونه من ادب آموخته‌ام تا جایی که ادب جزوی از منشم شده است زیرا من ملاک اخلاق را ادب یافته‌ام».

نیز ابوتمامه در عاق فرزند خود می‌سراید:

اِنْشَاءً يَفْرِقُ اَثْوَابِي يُؤَدِّبُنِي اَبَعْدُ شَيْبِي عِنْدِي يَبْتَغِي الْاَدْبَا
(همان، ج ۲: ۱۳۴)

«به پاره کردن جامه‌هایم آغازید تا مرا ادب آموزد. آیا پس از پیریم در نزد من ادب را می‌جوید؟!»

و یا بیت زیر از عبدالله مخارق

اِنَّ الْغَلَامَ مَطِيْعٌ لِمَنْ يُّؤَدِّبُهُ و لا يُطِيْعُكَ ذَوْسِنَ لِتَأْدِيْبِ
(بنی شیبان، ۱۳۵۱: ۷۵)

«همانا که نوجوان فرمان‌بر کسی است که بدو ادب می‌آموزد ولیکن شخص کهنسال در ادب آموزی از تو فرمان نمی‌برد».

از مضامین ارائه شده چنین استنباط می‌شود که نزد اعراب بدوی واژه «ادب» در معنای آگاهی یافتن و به معرفت گذشتگان دست یازیدن بوده است و تأدیب، عبارت از تعلیم دادن بوده و ادیب شخصیتی است که آگاه بر امور باشد. در بیتی از شاعری به نام مسعود عبدی که بحتری آن را روایت کرده است، معنی یاد شده کاملاً به ذهن متبادر می‌شود:

عَرَفْتُ الْاَلِيَّالِي بُؤْسِيْهَا وَ نَعِيْمِيْهَا وَ حَنْكَنِي صَرَفَ الزَّمَانِ وَ اَدْبَا
(ابوتمام، ۱۸۲۶م: ۱۵۴)

«رنج و آسایش شبها را شناخته‌ام و دگرگونی روزگار مرا تجربه داده و ادب آموخته

است».

و نیز در شعر ابوعطاء افلاج یسار سندی از شاعران اواخر دوره اموی دقیقاً معنی مورد بحث آمده است:

إِذَا أَرْسَلْتُ فِي أَمْرٍ رَسُولًا فَأَفْهَمُهُ وَ أَرْسَلُهُ أَدِيبًا
وَ إِن ضَمِيْعَتْ ذَاكَ فَلَاتَلْمُهُ عَلَيَّ أَنْ لَمْ يَكُنْ عَلِمَ الْغُيُوبَا
(الآغانی، بی تا: ۶۴)

«هرگاه در کاری پیکی روانه می کنی پس بدو بفهمان و او را ادب آموخته روانه کن. و اگر آن امر را ندیده گرفتی، پس وی را سرزنش مکن که چرا وی از رازها آگاهی نداشته است».

لفظ ادب در متون قرن دوم

در آثار مکتوب این دوره مراد از معنی «ادب» خیراندیشی بر اثر تربیت درست همراه با حسن اخلاق است. در این قرن، ادب نیز بر معارف اطلاق می شده ولی معارف دینی از این روند مستثناء بوده اند، زیرا علوم دینی از اواسط قرن اول نامی جدا یافت. عبدالله مقفع (روزبه فارسی حدود ۱۴۰ ق) کتاب مختصری دارد به نام «الادب الصغیر» که در اخلاق و پند و اندرز است. مطالب این کتاب جداگانه در «رسائل البلغاء» به چاپ رسیده است (جزایری، شیخ طاهر: ۱۳۲۶: ۱-۱۷).

ابن مقفع در رساله خود آورده است که:

«قد وضعت هذا الكتاب من كلام الناس لمحفوظ حروف فيها عون على عماره القلوب و صقالها و تجلة ابصارها و احياء للتفكر و اقامه للتدبير و دليل على محامد الامور و مكارم الاخلاق ان شاء الله» «این کتاب را از سخن مردم برای حرفهای نگهداری شده تألیف کرده ام، حرفهایی که در آنها کمکی بر آبادسازی دلها و صیقلی کردن آنها و جلادادن چشمها و زنده سازی اندیشیدن و برپاداری مدیریت و راهنمایی بر کارهای ستوده و اخلاق پسندیده وجود دارد، به خواست خدا».

آنچه از رساله ابن مقفع برمی آید، این است که منظور او از ادب، اندرز و موعظه و حکمت بوده و مفهوم اخلاق عملی و مفهوم اطلاق عملی و معانی تصرف و تدبیر نفس و

تربیت نیک و تعلیم مکارم اخلاقی (همان: ۷) و معارف دنیوی از آن استنباط می‌شده است (همان: ۱۳ و ۱۵). در الحماسة ابوتمام، باب سوم متضمن اشعاری در حکمت و اخلاق از قبیل: شرم و پارسایی و خویشنداری و خوشرفتاری با مردم و با دوستان است (ابوتمام، ۱۲۹۶ق، ج ۳: ۷۵-۱۲).

صحیح بخاری (۲۵۶ق / ۸۷۰م) در «الجامع الصحیح» پیرامون ارزش‌های اخلاقی خاصه وظیفه فرزندان به پدر و مادر بسیار سخن گفته است (البخاری، ۱۲۸۹ م: ج ۴: ۱۰۸-۱۶۵).

قرن سوم

از اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، در معنی و مفهوم ادب در زبان عربی تغییراتی حاصل شد. علت این تغییر، رشد طبیعی زبان، پیشرفت‌های اجتماعی و سلطه اعراب بر کشورهای که زبان و نژاد متفاوت داشتند، بود. چنین رویکردی در شیوه حکومتی، فکری و حتی زبان اعراب تأثیرگذار بود. در سال ۱۴۵ ق دارالخلافه از دمشق به بغداد منتقل گردید و عباسیان توان بیشتری یافتند. بغداد در قلب تمدن‌های اسلامی هم نوپا بود و هم مسیر رشد را می‌پیمود.

در همین روزگار صاحبان اندیشه ایرانی در حکومت اعراب نفوذ کرده و پاره‌ای از مناصب بزرگ را به خود اختصاص دادند. چنان که ذکر شد، اعراب واژه «ادب» را گاه در معنی فرهنگ معارف روزگار خویش به کار می‌بردند. با توجه به «رسائل اخوان الصفا»، مفهوم یاد شده تا نیمه‌های قرن چهارم وجود داشته است: «و اعلم یا اخی بأن العلوم الّتی يتعاطاها البشر ثلاثة اجناس فَمِنْهَا الرِّیاضیة و مِنْهَا الشَّرِیعة الوضعیة و مِنْهَا الفِلسفیة الحقیقیة فالریاضیة مهی علم الاداب الّتی وضع اکثرها لِطَلَب المعاش و صلاح امر الحیوة الدنیا. و هی تسعة انواع أولها علم الكتابة و القراءة و مِنْهَا علم اللغة و النحو و مِنْهَا علم الحساب و المعاملات و مِنْهَا علم الشعر و العروض و مِنْهَا علم الزجر و الفأل و ما يُشاکله و مِنْهَا علم السحر و الغرائب و الکیمیاء و الحیل...» (رسائل اخوان الصفا، ۱۳۰۵: ۱۸ و ۱۹) «و بدان، ای برادر دانش‌هایی که آدمیان بدانها می‌پردازند، سه گونه‌اند: برخی

از آنها دانشهای پرورشی‌اند و پاره‌ای دیگر دانش قانونهای قراردادی‌اند و جز آنها دانشهای حقیقی فلسفی می‌باشند. پس دانش‌های پرورشی عبارتند از دانش ادبها که بیشترشان برای جستار زندگی و شایستگی کار زندگانی دنیا نهاده شده‌اند و آنها نه گونه‌اند. نخستین آنها، دانش نگارش و خواندن است و از آنها دانش لغت و نحو است و از آنها دانش حساب و معامله‌هاست و از آنها دانش شعر و عروض است و از آنها دانش شگون و فال و همانندهای آن است و از آن جمله دانش جادو و چشم زخم و شیمی و مکانیک می‌باشد». در همین مفهوم حسن سهل (۲۳۶ق/ ۸۵۰ م) سخنی مشابه دارد. «الآدب عشرة فثلاثة شهر جانیة و ثلاثة انوشروانیة و ثلاثة عربیة و واحدة أدبٌ علیهن...» (حصری، ۱۳۰۵: ۱۰۲) «ادب ده تاست که سه تا شهرگانی و سه تا انوشیروانی و سه تا عربی و یکی دیگر می‌باشد که من بر مبنای همه آنها ادب آموخته‌ام». در قرن سوم واژه «ادب» در معنی قوانین جاری که رعایت آن بر همگان واجب بوده، به کار آمده است. مراجعه به ادب‌الکاتب (= ادب‌الکتاب) ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ ق/ ۱-۲۷۰ م) ذیل واژه «الادب» موضوع را روشن می‌سازد. نیز در اواخر قرن سوم همچنانکه ادب بر موازین اخلاقی اطلاق می‌شد، برای نظام‌هایی که اطاعت از آن بر همگان واجب بود، به کار می‌رفت. در این زمینه از ابن عبدربه در کتاب «العقدالفرید» بخشی را در آداب حکما و علما و بخش‌هایی را به نام «ادب» حدیث در استماع و «ادب» نشست و برخاست آورده است (العقدالفرید، ۱۳۰۵: ۲۰۶ به بعد) نیز در عقدالفرید در قسمت «فصول فی‌الادب»، واژه «ادیب» را در معنای «حکیم» آورده است (همان، ج ۲: ۱۸۹-۱۹۱).

معانی متفاوت برای واژه «ادب»

تا اینجا در سه قرن اول به گونه‌های معنایی در کاربرد واژه «ادب» پرداختیم، اما معانی دیگری که با مفاهیم پیشین متفاوت بوده نیز مورد استفاده قرار گرفته است، مانند: «راحتی گزیدن، شادی کردن، آسودگی و بهره‌مندی از نعمت‌های این جهان» ابن خلدون در مقدمه کتاب خود از این معانی یاد می‌کند: «هرگاه ملتی غلبه یابد و وسایل ناز و نعمت و ثروتی را که در تصرف کشورداران پیش از وی بوده به چنگ آورد، نعمت و

توانگری وی از هرگونه فزونی می‌یابد و عادات ایشان به همان نسبت افزون می‌شود، آنگاه از مرحله ضروریات و خشونت زندگی گام فراتر می‌نهند و به وسایل غیر ضروری و اشیای ظریف و آسایش و تجمل می‌گرایند و در عادات و احوال از پیشینیان پیروی می‌کند و عاداتی را که برای بکاربردن وسایل تجملی لازم است نیز کسب می‌کند. (ابن خلدون، ۱۹۰۰، ج ۱: ۳۴۲). مفاد کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ ق / ۹۶۷ م) و نیز مروج الذهب مسعودی (۳۲۵ ق / ۹۶۵ م) خاصه در مطالعه روزگار هارون الرشید و مأمون و خلفای بعدی سخن یاد شده را تأیید می‌کنند. بنابراین بکار بستن «ظرافت» و «تجمل» در حیطة توجه متظرّفان و رسم‌دانان بوده است. (ر.ک: الموشی، ۱۸۸۷ م: ۲۱۱ به بعد). در اینجا است که لفظ «ادب» تغییر معنی می‌دهد و در معنای «ظریف» بکار می‌رود که در حوزه معنایی این واژه یاد کردیم. نکته قابل توجه اینکه «الموشی» در اثر خود، «الظرف و الظرفا» بین واژه «ادب» و «ظریف» تفاوتی قائل نشده است. تا اینجا نتیجه می‌گیریم که مفهوم «ادب» در بین بسیاری از گروه‌های شهرنشین مردم بغداد در آغاز قرن سوم، معنی تجمل، خوشگذرانی، افراط در خوردن و آشامیدن، زبان آرای و نغزگویی داشته و بدون تردید می‌توان در سراسر عقدالفرید از ابن عبدربه اندلسی (۳۲۸ ق / ۹۴۰ م) به چنین برداشتی دست یافت (همان: ۱۸۵ به بعد).

معنی «ادب» به معنی امروزی نزدیک می‌شود: یکی از وظایف طرفا و رسم‌دانان این بوده که در مجالس حاضر می‌شدند و برای تفریح و سرگرمی دیگران سخنان نغز و شعرهای شادی‌بخش انشاد می‌کردند. سعی آنها بر این بود که راه اطناب و غلو نپویند و صرفاً موجد شادی باشند. برای نمونه اشجع سلمی شاعر عهد هارون الرشید روایت کرده است که انس ابوشیخ نصری همدم جعفر یحیی برمکی در نخستین دیداری که با او داشت از او درخواست کرد تا چند بیت از اشعارش را برای او بخواند. (الاغانی، پیشین، ج ۱۷: ۳۳). از ویژگی‌های سخن در آن روزگار این بوده که ملالت‌آور و خسته‌کننده نباشد. در این قبیل نقل‌ها تفنن مطرح بوده است. در مروج‌الذهب مسعودی آمده است که:

«وقد ذکر بعض المحدثین من اهل الادب من آداب عدم اطالة الحديث من الندیم و ان احلی لحديثه و أحسن لموقعه أن یجتنب منه الأحادیث الطوال ذات المعانی المغلغة (= المحمولة من بلدالی بلد) و الالفاظ الحشویة التي افتن باقتصاصها سمارالمجلس و تتعلّق

بِهَا النّفوس و تحتسی علی اواخرها الکؤوس فان دلک بمجالس القصاصِ أشبّه منه بمجالس الخواص^(۴)» (الآغانی، پیشین، ج ۱۷: ۳۳) «و برخی از نوپدیدآمدگان اهل ادب از آداب، طولانی نکردن سخن همدم یاد کرده‌اند، و گفته‌اند که برای گفتار او شیرین‌تر و برای موقعیتش نیکوتر این است که از سخنان طولانی دارای معنی‌های چرخان (= برده شده از شهری به شهری دیگر) و از واژگان ضمنی پرهیز کند. همانهایی که به قصه‌پردازیشان افسانه‌گویان مجلس شیفتگی دارند و جانها بدانها در می‌آویزند و در پایانهایشان جامها به هم ساییده می‌شوند؛ زیرا آنها به مجلس‌های قصه‌گویان مانسته‌ترند تا به مجلس‌های ویژگان».

در میان مکتوبات، به آثار فراوان برمی‌خوریم که واژه «ادب» با معنی خاص و مفهوم گردآوری نوادر شگفت‌انگیز، اشعار فرح‌بخش و سرگذشت‌های شنیدنی همراه بوده است. شاید با کمی تردید بتوان گفت نخستین کسی که این شیوه نگارش را مورد توجه قرار داد ابوعثمان عمر بحر جاحظ (۲۵۵ق / ۸۶۹م) بود که نظم و نثر و هزل و طیبیت و سرگذشت را به شیوه جنگ کنار هم قرار داد تا در ذهن خواننده‌اش فرح و شادی ایجاد کند (مسعودی، پیشین: ۱۳۲-۱۳۳) سخنان ابواسحاق ابراهیم حصری قیروانی (۴۱۳ق یا ۴۵۳) در آثار زهرالاداب و ثمرالالباب معنی «ادب» را در مفهوم یاد شده تأیید می‌کند. (زهرالاداب، ۱۲۰۵: ۲-۴) در همین مورد می‌توان رجوع کرد به کتاب النثر الفنی فی القرن الرابع (صص ۳۲۵-۳۵۶) که در آن از ابوالفضل عبدالرحیم احمد میکالی (۴۳۰ق / ۱۳۰۸) و ابوبکر محمدعباس خوارزمی (۳۲۲ق / ۹۳۵م) یاد شده است. از نیمه اول قرن سوم هجری واژه «ادب» در معنی فنون ظرایف سخنوری بکار می‌رفته و «ادیب» به شخصی اطلاق می‌شده که زبان عربی را در حد عالی بداند و کاربرد آن را در نظم و نثر بشناسد.

گفته جاحظ (۲۵۵ق / ۸۶۹م) است که: «طَلَبْتُ عَلِيمَ الشَّعْرِ عِنْدَ الْأَصْمَعِيِّ فَوَجَدْتُهُ لَا يُحْسِنُ إِلَّا غَرِيبَهُ فَرَجَعْتُ إِلَى الْأَخْفَشِ فَوَجَدْتُهُ لَا يَتَّقِنُ إِلَّا عَرَابَهُ فَعَطَفْتُ إِلَى أَبِي عُبَيْدَةَ فَوَجَدْتَهُ لَا يَنْفَعِلُ إِلَّا مَا اتَّصَلَ بِالْأَخْبَارِ وَتَعَلَّقَ بِالْأَيَّامِ وَالْأَنْسَابِ فَلَمْ أَظْفِرْ بِمَا أَرَدْتُ إِلَّا عِنْدَ^(۵) أَدْبَاءِ الْكِتَابِ كَالْحَسَنِ بْنِ وَهَبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ الزِّيَّاتِ». (ابن رشيق، ۱۳۲۵ق: ۸۴) «دانش شعر را در نزد اصمعی جستیم، پس او را یافتیم که جز

ناشناخته‌اش را نیکو نمی‌دانست. پس به اخفش مراجعه کردم، او را یافتم که جز اعراب آن را به استواری نمی‌شناخت. پس به سوی ابو عبیده رفتم و او را یافتم که جز از آن چه به خبرها [تاریخ] پیوند دارد و به جنگها و تبارها وابسته است تأثیر نمی‌پذیرد. بنابراین بدانچه می‌خواستم دست نیافتم، مگر در نزد ادیبان نویسندگان، همانند: حسن بن وهب و محمد بن عبدالملک زیتات».

و نیز: «وانشد رجل قوماً شعراً فاستغربوه فقال والله ما هو بغریب و لکنکم فی الادب غرباء» (همان: ج ۱: ۸۶) «و مردی برای گروهی شعری بخواند که آن را دور از ذهن شمرند، پس بگفت: آن دور از ذهن نیست، لیکن شما از ادب بدور هستید».

معلوم می‌شود که در این حوزه تاریخی ادب عبارت بوده است از نظم و نثر در سطح عالی. در «رسائل الخوارزمی» نام بسیاری از نویسندگان که پیرامون «ادب» و «آداب» سخن گفته‌اند، آورده شده است (ر.ک. خوارزمی، ۱۲۹۷، ۳۰-۳۶ و ۳۸۳-۳۹۳) شخصیت‌هایی که با معارف دینی آشنا بودند واژه «ادب» را به غیر از معارف دینی تخصیص می‌دادند. امام ابو حامد غزالی (۵۰۵ ق / ۱۱۱۱ م) در کتاب «احیاء علوم الدین»، علوم شرعی را به چهار پاره تقسیم می‌کند که عبارتند از: اصول فقه و فروع آن، مقدمات و سپس متحمتات (یعنی تفسیر قرآن و علم حدیث) اما با آنکه دانستن زبان عربی فصیح کلید دریافت معانی فقهی است به کلمه «ادب» اشاره‌ای ندارد. (ابو حامد غزالی، ۱۳۰۲: ۱۴-۱۵) با اینکه واژه «ادب» در طول تاریخ، خاصه در سه قرن اول هجری در زبان عربی دستخوش تغییراتی قرار گرفته ولی در زبان فارسی از ثبات بیشتری برخوردار بوده و در نظم و نثر به شکل رایج امروزی تداول خود را حفظ کرده است.

مفهوم «ادب» در متون نظم و نثر فارسی

واژه «ادب» در زبان فارسی و در طول تاریخ در مفهوم نوعی دانش که دانش‌های فرعی دیگری را در برمی‌گیرد، بکار رفته یا در معنای رفتار پسندیده، ارجمند و محترم یعنی همان مفهومی که امروز هم تداول دارد، مرسوم بوده است. به همین دلیل مصداق‌های کاربردی این واژه را در آثار مهم نظم و نثر بررسی می‌کنیم.

ادب در نثر فارسی

در کلیله و دمنه «ادب» به نور تشبیه شده است: «نور ادب دل را زنده کند.» (کلیله و دمنه، ۱۳۳۸: ۴۲۱) و باز در کلیله و دمنه «تأدب» در معنای تعلیم ادب نفس آمده است: «و چون ایام رضاع به آخر رسید در مشقت تعلّم و تأدب، محنت دار و پرهیز». (همان: ۴۸) در تاریخ بیهقی «ادب و خرد» در یک حوزه مفهومی واقع شده‌اند.

«خواجه عبدالرزاق... خدمت کرد و با امیر گفت: پس اگر بیش از این دهند، ادب و خرد از بنده دور کند. امیر بخندید و دستور داد.» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۶۷۲) و باز با معنای یاد شده در جای دیگری از تاریخ بیهقی: «تا این غایت دانی که براستای تو - امیریوسف - چند نیکویی فرموده‌ایم و پنداشتیم که با ادب برآمده‌ای و نیستی چنانکه ما پنداشته‌ایم.» (همان: ۲۵۳) و زمانی که سلطان محمود مأمور به هرات اعزام می‌کند تا به کارهای پنهانی مسعود رسیدگی کرده و گزارش کند بیهقی ترکیب «بی‌ادبی» را در معنای «بی‌نزاکتی» و «بی‌حرمتی» استعمال می‌کند.

«این بی‌ادبی بنده به فرمان مسعود کرد» (همان: ۶۰۲).

در نوروزنامه در حکایتی آمده است که «روزی به شمس‌الملوک قابوس و شمشگیر برداشتند که مردی به درگاه آمده است و اسپ برهنه آورده و می‌گوید: که به کشت خویش اندر بگرفته‌ام. پرسید که جو بود یا گندم؟ گفت: جو. بفرمود تا خداوند اسپ را بیاوردند و چندان که قیمت جو بود به وقت رسیدگی تاوان بستند و به خداوند زمین داد و گفت: خداوند زمین را بگویید که دهقانان چون خواهند که جو نیکو آید، بدین وقت به اسپان دهند و ما این تاوان مر ادب را بستیم تا خداوندان اسپ، اسپ را نگه دارند تا به کشت کسان اندر نیاید. (نوروز نامه، ۱۹۶۳: ۴۲ و ۴۳) بخشی از حکایت را از نوروزنامه آوردیم تا مفهوم ادب آنگونه که امروز بکار می‌رود مشخص گردد.

ادب در نظم

در نظم نیز با مفهوم یاد شده در دیوان شعر بسیاری از شاعران آمده است:

مولوی:

اوستادان، کودکان را می‌زنند آن ادب سنگ سیه را کی کنند

(مثنوی: ۴۸۱)

در اینجا «ادب کردن» در معنای تأدیب بکار رفته که البته اصالتاً همان مفهوم پسندیده و نیکو را دارد.

حافظ دوازده بار واژه «ادب» را بکار برده است.

در یازده مورد، ادب را در معنای احترام و رفتار پسندیده آورده و یک بار «ادب» و «علم» همطراز بکار رفته‌اند.

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس خاص (حافظ، ۱۳۵۶: ۲۱۳/۷)

در غیر از این مورد «ادب» همان معنی را دارد که امروزه در جامعه متداول است:

تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است (همان: ۵۴/۷)

حافظ به ادب کوش که واخواست نباشد (همان: ۱۰۵/۷)

در مصراع زیر: چشم دریده در معنای «بی‌ادب» است که در مقابل «ادب» قرار می‌گیرد:

چشم دریده ادب نگاه ندارد (همان: ۱۲۳/۸)

یا: قدم منه به خرابات جز به شرط ادب (همان: ۱۹۶/۲)

یا: با حسن ادب شیوه صاحب‌نظری بود (همان: ۲۱۰/۳)

یا: هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود (همان: ۲۱۳/۷)

وقتی «ادب و شرم» کنار هم قرار می‌گیرند، ادب در معنای احترام و پاره‌ای از آئین‌های عرفی جامعه بکار رفته است:

ادب و شرم، تو را خسرو مه‌رویان کرد (همان: ۴۷۵/۳)

سعدی نیز ادب را مانند حافظ در معنای آئین اجتماعی با مفهوم احترام آورده است. چه در گلستان و چه در غزل:

معلم گو ادب کم کن که من ناجنس شاگردم پدر گو پند کمتر ده که من نا اهل فرزندم

(سعدی، ۱۳۸۳: ۵۰۶ ب ۴۲۴۲)

یا در گلستان:

«لقمان را گفتند ادب از که آموختی گفت از بی‌ادبان، هر چه از ایشان در نظرم ناپسند

آمد از مثل آن پرهیز کردم» (همان: ۴۸) در اینجا سعدی ادب را در کنار «ناپسند» که

در مقابل ادب است استفاده می‌کند.

ادب با ترکیب‌های خاص

«ادب» در فارسی در قالب ترکیبات خاص معانی گوناگونی را به وجود می‌آورد. برای مثال:

«ادب آموخته» در معنی فرهیخته:

آنکه ز نخلیش خمی کمتر است با ادب آموختگان خمت‌تر است
(امیر خسرو، ۱۳۶۱: ۱۲۶)

«ادب آموز» در معنی معلم

چشم دیوانه نگاهان ادب‌آموز شده آن چه شرم است که با لیلی صحرائی ماست
(صائب تبریزی، ۱۳۳۳: ۳۳۰)

«ادب آوازه» در معنی بلندآوازه

نام نظامی به سخن تازه کن گوش فلک را ادب آوازه کن
(مخزن‌الاسرار، ۱۳۴۳: ۴۰)

جمع ادب «ادبا» به معنی ادب دارندگان، ادب دهندگان (غیاث‌اللغات: ۱۲۴۲ هـ ریال: ذیل واژه ادب) «اکناف و الطاف ایشان مقصد غرباء و ادباء اطراف شده» (عتبی، ۱۳۵۷: ۲۷۵).

حتی نام بعضی از کتابها با دو مفهومی که از ادب ارائه گردید ارتباط مستقیم دارد: «ادب الصغیر»، کتابی است اخلاقی و تربیتی در ادب نفس و روش زندگی صحیح و آیین کار بر اساس فکر ایرانی از ابن مقفع. این کتاب در مصر، اسکندریه و بیروت چندین بار چاپ شده است.

«ادب الکاتب» از کتابهای مهم ادبی و لغوی زبان عربی، که ابن قتیبه آن را به نام ابوالحسن عبیدالله ابن یحیی ابن خاقان (۲۶۳ هـ. ق) وزیر متوکل و محمد عباسی تألیف کرده است. این کتاب چاپ ماکس گرونرت با فهرست‌های بسیار در لیدن سال ۱۹۰۱ و نیز در مصر مکرر به چاپ رسیده است. در این اثر از فن ادب بسیار سخن به میان آورده است.

کتاب «ادب‌الکبیر» ابن مقفع: نیز حاصل افکار ایرانی قبل از اسلام است. این کتاب در دو بخش از ادب (همان مفهومی که به آیین نیکو اطلاق می‌گردد) بحث می‌کند. یکی

آداب صحبت پادشاهان که در معنی مصاحبت با پادشاهان است و دیگری آداب دوست‌یابی و رفتار با آنها (نک: دایرةالمعارف مصاحب، ۱۳۸۰: ۷۱-۷۲).

ادب در معنای نوعی علم

جرجی زیدان می‌نویسد: «علم ادب در اصطلاح علمای ادیب مشتمل بر اکثر علوم ادبیه است. از قبیل نحو، لغت، تصریف عروض، قوافی، صنعت شعر، تاریخ، انساب. و ادیب کسی است که دارای تمام این علوم یا یکی از آنها باشد و فرق مابین ادیب و عالم آن است که ادیب از هر چیز بهتر و خوبترش را انتخاب می‌نماید و عالم تنها یک مقصد را گرفته و در آن مهارت می‌یابد» (جرجی زیدان، بی‌تا، ج ۲: ۹۵).

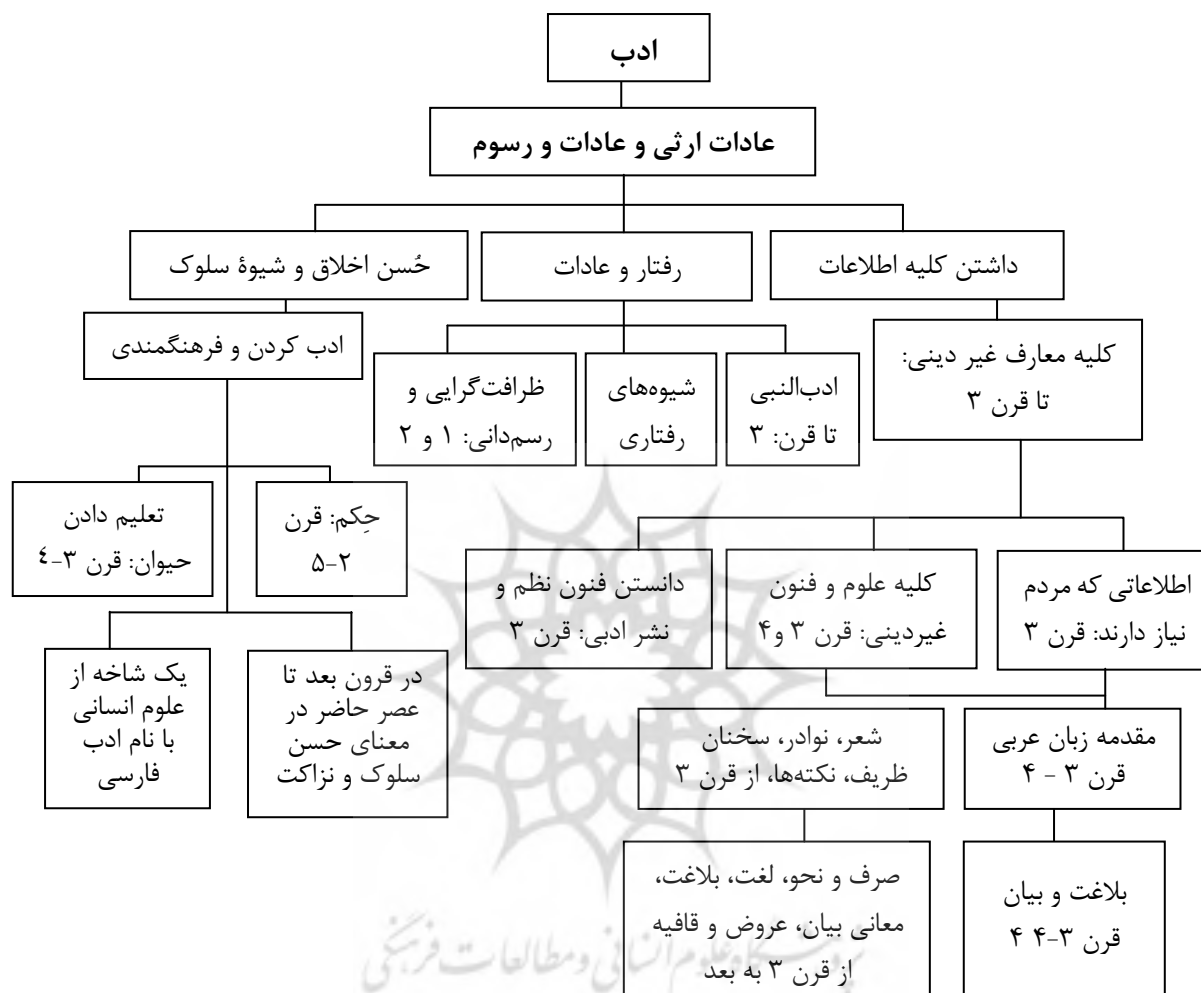
بعضی هم مانند نولدکه معتقدند که: «علم ادب عبارت است از: لغت، صرف، اشتقاق، نحو، معانی، بیان، عروض، قافیه و فروع آن عبارت است از: خط، قرض الشعر، انشا، محاضرات، تاریخ، فن بدیع و...» (دایرةالمعارف بستانی، ج ۲: ۶۵۵) نیز نک:

(Aufsätze zur Persischen, 1887: 211)

سخن استاد همایی در تاریخ ادبیاتی که تدوین فرموده مؤید مفاهیم یاد شده است: «ارکان «علم ادب» چهار چیز است، اول: قوای فطری عقلی و آن پنج چیز است: ذكاء، خیال، حافظه، حسّ، ذوق. دوم: قوانین و اصول نظم و نثر و حسن تألیف و انواع انشا و شعر فنون خطابه. سوم: تصانیف بلغا و... چهارم: کثرت ارتیاض و تدرّب در سبک‌های ادبای قدیم و تاسّی به فصحا و بلغا در حل و عقد نظم و نثر» (همایی، ۱۳۴۷: ۲-۸). در تاریخ بیهقی از هر دو گونه مفهوم آمده است:

در مورد ابوحنیفه می‌گوید: «بی‌اجری و مشاهره درس ادب و علم دارد» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۷۷) و یا با همین مفهوم درباره بوسهل زوزنی آورده است که: «زوزنی... یگانه روزگار بود در ادب، لغت و شعر» (همان: ۲۶۷) و یا: «او مردی است در فضل و علم و ادب و عقل و ادب، یگانه روزگار» (همان: ۲۴۲) یعنی هم علم دارد و هم اخلاق نیکو. درباره ابوحنیفه اسکافی چندین بار واژه ادب را بکار برده است: «ما را صحبت افتاد با استاد بوحنیفه اسکافی و شنوده بودم فضل و ادب و علم وی سخت بسیار.» (همان: ۲۷۶). بنابراین در نثر و نظم فارسی «ادب» در حسن نزاکت و یک شاخه از علوم انسانی طرح

می‌شود. اکنون برای دریافت تطبیقی واژه ادب در قرن‌های مختلف، جدول تغییرات در یک نمای کلی ارائه می‌گردد.



نتیجه‌گیری

در قرن اول هجری ادب در معنای پاره‌ای از عادات ارثی و شیوه رفتار به حساب می‌آمده که شامل اطلاعات، رفتار و عادات و حُسن اخلاق کسبی بوده است. معارف اسلامی در حوزه «ادب» طرح نمی‌شده ولی ادب النبوی، شیوه رفتار و ظرافت‌گری و رسم‌دانی بخشی از عادت‌ها و رسوم تلقی می‌شده است. حُسن اخلاق و فرهنگ‌وری نیز از معانی ادب در سه قرن اول هجری و نیز سده‌های چهارم و پنجم به شمار می‌آمده است. نوادر، سخنان ملیح، نکته‌ها، علوم و فنون، پیشه‌ها، دانستن زبان، شیوه‌های نظم و نثر ادبی، شعر، اخبار عرب، صرف، نحو، لغت، بلاغت، معانی بیان، عروض و قافیه بدون توجه به معارف اسلامی در زمره معانی ادب بکار می‌رفته است. در زبان فارسی اخلاق نیکو و پسندیده و نیز نوعی علم در علوم انسانی با نام «علم ادب» که دارنده آن را ادیب می‌خواندند، متداول بوده است. ادب در زبان فارسی با واژه‌های دیگری چون «آموخته»، «آوازه» و «آموز» ترکیب شده و مفاهیم تازه‌ای را به وجود می‌آورد. حاصل سخن این‌که امروز واژه «ادب» در دو حوزه مفهومی کاربرد دارد یعنی «اخلاق پسندیده، حسن نزاکت و احترام متقابل» و نیز در مفهوم یک شاخه از علوم انسانی با نام ادب فارسی.

پی‌نوشت

۱. مقصود، ابوعبدالله طیب فارسی است که به سال ۵۰۴ ق/ ۱۱۱۰ م در فارس متولد شده و در سال ۵۶۵ ق. ۱۱۷۰ م در همانجا درگذشته است.
۲. (در مورد سنت نک: -891 P. 1901: Les dialects de L' Arabic, 893).
۳. در مورد شاعران مخضرم، رک: الشعر و الشعرا از ابن قتیبه و طبقات الشعرا از ابن معتر.
۴. نیز در این زمینه نک: دیوان ابن معتر ۱۸۹۱: ۶۳.
۵. معادل در زبان فرانسه Gens de Lettres و یا Lettrés و در زبان انگلیسی Literary man می‌باشد.

منابع

- ابن رشیق، حسن بن رشیق (۱۴۰۱ق) العمدة فی محاسن الشعر و آدابه و نقده، بیروت، دارالجمیل، ج ۲.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۰۱ق) مقدمه ابن خلدون، بیروت، دارالفکر، ج ۱.
- ابن معزز، عبدالله بن محمد (۱۹۷۷م) دیوان، قاهره، دارالمعارف، ج ۲، باب ۵.
- ابوتمام، حبیب بن اوس (۱۴۱۵ق) الحماسه، بیروت، عالم الکتب.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۴۲۳ق) کتاب الاغانی، بیروت، دار صادر.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد (۳۱۶ق) العقد الفرید، مصر، مطبة العامره، ج ۱.
- البخاری، محمد بن اسماعیل (بی تا) صحیح، بولاق.
- الموشی (۱۸۸۷) الظرف و الظرفا، لیدن.
- بختیار، مظفر (۱۳۴۶) نامه دانشجو، مقاله شرع و شعر، نشر دانشگاه تهران.
- بستانی، پطرس (۱۸۷۶-۱۹۰۰م) دایرةالمعارف و هو قاموس عام لكل فن و مطلب. بیروت، دارالمعارف.
- بغدادی، عبدالقادر بن عمر (۱۳۴۷-۱۳۵۱ق) خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، قاهره، ج ۴.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۰) تصحیح علی اکبر فیاض، چاپ دوم، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- جاحظ، ابوعثمان (۱۳۶۷ق) البیان و التبیان، قاهره، مکتبه الجاهز، ج ۳.
- جرجانی، علی بن محمد (۱۳۵۷ق) التعریفات، [قاهره]، مطبة الخیریه.
- جزایری، شیخ طاهر (۱۳۲۶) مجله المقتبس، دوره ۳.
- حافظ، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۵۶) دیوان، تصحیح نائل خانلری، تهران، خوارزمی.
- حسینی زبیدی، سید مرتضی (بی تا) تاج العروس، ج ۱، قاهره.
- حصری، ابراهیم بن علی (۱۳۷۲ق) زهر الادب و ثمر الالباب، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، (البته این سخن را به ذوالریاستین فصل سهل برادر حسن سهل هم نسبت داده اند. نک: راغب اصفهانی، حسین بن محمد، محاضرات الادبا، بیروت، دارمکتبه الحیاء، ۱۹۶۱، ج ۱، ص ۷۲).
- خضر حسین، محمد (۱۹۹۳) الاستشهاد بالحديث، مجمع اللغة العربیه.
- خوارزمی، محمد بن عباس (بی تا) رسائل الخوارزمی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران.
- خیام نیشابوری (۱۹۶۲) نوروزنامه، به کوشش علی حضوری، زبان و فرهنگ ایران، شماره ۸۶.
- دهلوی، امیر خسرو (۱۳۶۱) دیوان، تصحیح سعید نفیسی، به کوشش م. درویش، تهران،

جاویدان.

المتلمس (۱۹۰۳) دیوان المتلمس، لیبزیک.

زیدان، جرجی (۱۹۹۲م) تاریخ الآداب اللغة العربیه، بیروت، دارمکتبه الحیاة.

زوزنی، حسین بن احمد (۱۹۶۳م) شرح معلقات السبع، بیروت، دار صادر.

سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۸۳) کلیات سعدی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، روزنه.

صائب تبریزی (۱۳۳۳) کلیات، مقدمه و شرح امیری فیروزکوهی، تهران، خیام.

عتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۵۷ش) تاریخ یمینی، ترجمه ناصح بن ظفر گلپایگانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

غیاث‌الدین رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۲۴۲ق) غیاث‌اللغات، به کوشش محمددبیر سیاقی، تهران، کانون معرفت.

غزالی، ابوحامد (۱۴۰۶ق) احیاء علوم‌الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۱.

فروهوشی، بهرام (۱۳۴۶) فرهنگ پهلوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

فیومی، احمد بن محمدالمقری (۱۳۲۵ق) مصباح المنیر، [قاهره].

کلیله و دمنه (۱۳۳۲) ایرج دهقان، با مقدمه عبدالعظیم قریب، [بی‌جا] [بی‌نا].

مبارک، زکی (بی‌تا) النثرالفنی فی القرن الرابع، ج ۲، بولاق.

مستور، احمدبن عبدالله (۱۳۰۵ق) اخوان‌الصفاء، بمبئی.

مسعودی، علی‌بن حسن (۱۹۱۷م) مروج الذهب و معادن الجواهر، پاریس، امپریمری ناسیونال، ج ۶.

مولوی، جلال‌الدین (۱۳۷۸) مثنوی معنوی، به اهتمام دکتر توفیق سبحانی، تهران، روزنه.

نظامی گنجوی (بی‌تا) مخزن‌الاسرار، تصحیح وحید دستگردی، تهران، علمی.

همایی، جلال‌الدین (۱۳۴۲) تاریخ ادبیات، تهران، وزارت فرهنگ.

Nyberg Hilfsbuch des Pehlevi (1969) GL. 70/Grunebaum L' Islam Mēdiēval Paris.

Aufsätze Zur Persischen (1887) Geschichte Von th. Nöldeke, Leipzig.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی